

جایگاه تفکر خلاق در فلسفه صدر



ملاصدرا خلایق را بخشی از نفس انسان تلقی می کند؛ یعنی آن را یکی از بسترهای تحقق کمال نفسانی و انسان شدن می داند و حتی برتر از آن، خلایق را بستر امکان نیل به انسان به متعالی ترین کمال وجودی، یعنی رسیدن به عشق حقیقی و مواجهه با معشوق حقیقی قرار می دهد.

ملاصدرا خلایق را بخشی از نفس انسان تلقی می کند؛ یعنی آن را یکی از بسترهای تحقق کمال نفسانی و انسان شدن می داند و حتی برتر از آن، خلایق را بستر امکان نیل به انسان به متعالی ترین کمال وجودی، یعنی رسیدن به عشق حقیقی و مواجهه با معشوق حقیقی قرار می دهد.

خلایق نفس انسان

ملاصدرا خلایق را بخشی از نفس انسان تلقی می کند؛ یعنی آن را یکی از بسترهای تحقق کمال نفسانی و انسان شدن می داند و حتی برتر از آن، خلایق را بستر امکان نیل به انسان به متعالی ترین کمال وجودی، یعنی رسیدن به عشق حقیقی و مواجهه با معشوق حقیقی قرار می دهد. بنابراین، نقطه آغاز پژوهش های فلسفی را در زمینه خلایق و هنر و زیبایی شناسی هنری، هستی شناسی انسانی می داند، یعنی باید قبل از هر چیز، آن شاکله وجودی شناسایی شود که اقتضای خلایق دارد و انسان در پرتو آن خلاق می شود و اثر بدیع و نو خلق و به منصف ظهور می رسد. چیزی که بر خلایق و شخص خلاق و اثر خلاق، تقدم وجودی دارد و منشأ هر سه است، چیزی جز نفس انسان نیست که خداوند متعال آن را در انسان دمیده است. پس، باید به آن توجه شود. خداوند نفس انسان را به گونه ای خلق کرد که بر ایجاد و خلق صور اقتدار داشته باشد. از این رو، نفس انسانی را از سنخ ملکوت آفرید که قدرت و سیطره دارد. موجودات ملکوتی قدرت بر ابداع و خلق صور را دارند؛ اعم از اینکه صورت ها، عقلی و عاری از ماده یا قائم به ماده باشد. اینجاست که خداوند، انسان را مثال خویش قرارداد.

ملاصدرا برای نفس، ویژگی خلایق قائل است و به پیروی از حکمای پیشین، نفس را کمال اول برای جسم طبیعی آلی می داند. رابطه نفس و بدن آدمی، اضافه صورت روحانی به صورت جسمانی است و بنابراین، نفس مادامی که نفس است، وجودی مستقل از بدن ندارد؛ چون واقعیت آن چیزی جز کمال او بودن نیست پس، اگر به بدن تعلق نداشته باشد، دیگر نفس نیست. از نظر ملاصدرا، نفس دو نوع فعالیت دارد. نوع اول، فعالیت بی واسطه نفس است که در اصطلاح فلسفه اسلامی، «فعل قیومی»؛ نامیده می شود. در این نوع فعالیت، فعل از نفس صادر می شود به گونه ای که میان نفس و محصول فعل آن، هیچ گونه واسطه ای وجود ندارد. صادر کننده همواره حضور دارد و به محض غیبت، محصول فعل آن نیز از بین می رود، برای مثال وقتی انسان صورت برج صد طبقه ای را در ذهن تصور می کند، برج ذهنی صادر نفس است و به محض غفلت و ترک توجه، اثری از برج باقی نمی ماند.

نوع دوم از فعالیت های نفس، اموری است که خارج از ذهن تحقق می یابد؛ مثل طرحی که مهندس برای ساختمان ارائه می دهد. اصل طرح از نوع فعالیت های دسته اول، یعنی افعال بی واسطه بوده و در ذهن مهندس وجود یافته است؛ ولی صورتی که در خارج به عنوان طرح منعکس می شود، از دسته دوم است. به این معنا که نفس مهندس در بقای آن حضور نخواهد داشت و حتی اگر او از میان برود، طرح برجای خود باقی می ماند. از نظر ملاصدرا، معلوم بالذات با نفس آدمی متحد است و تفکیک پذیر نیست، ولی واقعیت های خارجی که در اصطلاح صدر معلوم بالعرض است، خارج از ذهن آدمی وجود دارد.

ملاصدرا به فعالیت های معلوم بالذات نفس توجه می کند. او معتقد است که نفس، علاوه بر توانایی آگاهی از آنچه در حواس و مغز و دیگر نیروهای درونی او می گذرد، قدرت خلایق دارد و با این خلایق که ذاتی آن است، می تواند هر صورتی را بسازد و به آن نوعی وجود ببخشد که به آن «وجود ذهنی»؛ می گویند. نفس انسان حتی می تواند تصورات و تصدیقاتی محال و معدوم و حتی خود «عدم»؛ را در ذهن مجسم کند و به آن ها احکامی ایجابی یا سلبی دهد.

ملاصدرا به مناسبت هایی، انسان را برای داشتن قدرت خلایق، به خداوند تشبیه می کند و می گوید صورت هایی که در ذهن انسان به وجود می آید، از بیرون در آن وارد نشده و حلول نکرده است؛ بلکه در آن کارگاه تولید و «صادر»؛ شده است. به تعبیر او، ارتباط و وابستگی صورت ها در ذهن، «صدوری»؛ است، نه «حلولی»؛.

پس، ملاصدرا بر خلاف دیگر فلسفه مسلمان، ادراک را به صورت حلول تصویر مستقیم عین به ذهن و فرایندی انفعالی و انعکاسی نمی داند؛ بلکه آن را آفرینش صورت اشیا و محصولی با فعالیت و خلاقیت ذهن، بر خلاف مقولات کانت، چیزی را بر داده های حس نمی افزاید؛ بلکه مطابق آن را نه با وجودی خارجی، که با وجودی ذهنی می سازد و از خود، قالب یا رنگ خاصی را بر مدرکات خود تحمیل نمی کند.

یکی دیگر از خلاقیت های نفس، خلق کلیات است. درک مفاهیم کلی از خلاقیت های بسیار مهم نفس آدمی به شمار می رود. به نظر حکمای اسلامی، این بخش از قدرت نفس به بُعد غیر مادی آن مربوط می شود. چیزی که ماده است، ابعاد سه گانه دارد؛ در حالی که مفاهیم کلی چنین ویژگی هایی ندارد و اگر چنین بود، قابل صدق بر کثیر نمی شد. حکمای پیشین همه ارزش ها را در ذهن، برای تصورات کلی می دانستند و در حقیقت، یکی از تفاوت های انسان با سایر حیوانات را همین درک کلیات معرفی می کردند. آنان معتقد بودند که حیوانات فقط جزئیات را تصور می کنند و انسان مدرک کلیات است. در میان حکیمان مسلمان، بیش از همه، ملاصدرا به مسئله کلیات پرداخته و معتقد است که کلی، جزئی مبهم شده نیست. جزئی با تعالی کلی می شود؛ برای مثال زمانی که مفهوم انسان در ذهن تصور می شود، ذهن به گونه ای شمول دار و فراگیر این مفهوم کلی را درک می کند؛ به طوری که افراد غیر متناهی را در بر می گیرد. این از خلاقیت های نفس آدمی است که می تواند چنین حقیقت فراگیری را خلق کند.